

خامنه‌ای؛ تابوت پدر، تاج پسر

وحید پوراستاد

۳ ساعت پیش



چهار ماه پس از کشته شدن علی خامنه‌ای در نهم اسفند ۱۴۰۴، پیکر او حالا تشییع و دفن می‌شود؛ پیکری که مقام‌های جمهوری اسلامی می‌کوشند آن را به صحنه‌ای برای بازسازی تصویر تداوم قدرت تبدیل کنند.

علی خامنه‌ای برای جمهوری اسلامی یک رهبر عادی نبود. او بیش از سه دهه مرکز زبان قدرت نظام بود؛ نقطه‌ای که حکومت آن را منبع ثبات، انسجام و بقا معرفی می‌کرد.

مرگ او، آن هم در روز اول جنگ، ضربه به همان جایی بود که حکومت سال‌ها آن را دور از دسترس نشان می‌داد. از همین‌رو، حکومتی که باید پیکر رهبرش را دفن کند، می‌کوشد از همان پیکر نه نشانه گسست، بلکه استمرار قدرت را به رخ بکشد.

SHARE

EMBED

خامنه‌ای؛ تابوت پدر، تاج...

از رادیو فردا



0:00



14:00

[لینک مستقیم](#)[بازکردن در پنجره جدید](#)

جمهوری اسلامی در سایه رهبری ۳۶ ساله علی خامنه‌ای سال‌ها قادر به حل بحران‌های اصلی خود نبود و حل‌وفصل آن‌ها را عقب انداخت: بحران مشروعیت را با سرکوب، بحران اقتصاد را با رانت و از بین رفتن کرامت انسان‌ها و بحران اعتماد اجتماعی را با امنیتی‌سازی، بحران حقیقت را با روایت رسمی و امروز بحران جانشینی را با ابهام و نمایش قدرت.

در حکومت‌های ایدئولوژیک، مرگ رهبر به معنای پایان نقش سیاسی او نیست. بدن، تابوت، مسیر تشییع، جمعیت، نماز، قاب دوربین، جایگاه فرماندهان، محل دفن و آرامگاه، همه به ابزار روایت قدرت تبدیل می‌شوند.

همان‌گونه که در تشییع آیت‌الله خمینی، رهبر اول جمهوری اسلامی، حکومت فقط با یک مراسم وداع روبه‌رو نبود، امروز هم جمهوری اسلامی نمی‌خواهد فقط بگوید رهبر کشته شده یا به تعبیر رسمی حکومت «رهبر شهید» رفته است؛ در تلاش است تا نشان دهد ساختاری که او در مرکز آن ایستاده بود، پس از مرگ او و جنگ ۴۰ روزه نیز توان بازآرایی خود را دارد.

با این حال، نقطه آغاز بحران فعلی جمهوری اسلامی مرگ خامنه‌ای نیست؛ کشتار دی‌ماه ۱۴۰۴ است. آن اعتراضات گسترده و سرکوب مرگبار آن فقط یک بحران امنیتی نبود. در نگاه مخالفان و معترضان، حکومت از همان‌جا بخش مهمی از باقی‌مانده رابطه‌اش با جامعه را از دست داد و توان اقناع سیاسی و اخلاقی‌اش بیش از گذشته از بین رفت.

بیشتر در این باره:

کشته شدن علی خامنه‌ای؛ ساعت صفر جمهوری اسلامی



پس از دی‌ماه خونین، حکومت در نگاه بخشی از جامعه دیگر فقط ناکارآمد یا فاسد نبود؛ حکومتی بود که برای بقا یک بار دیگر خون شهروندان خود را ریخته بود. حتی وقتی می‌کوشید ابعاد کشتار را کوچک‌تر نشان دهد و بگوید «فقط سه هزار نفر» کشته شده‌اند نه بیشتر، همین دفاع نیز نشان می‌داد بحران از سطح انکار گذشته است. از آن پس، در خوانش منتقدان، پایه‌های قدرت بیش از رضایت عمومی، بر زور، اسلحه، ترس، منافع سازمان‌یافته و شبکه‌های وفاداری استوار بود.

جنگ ۴۰ روزه برای جمهوری اسلامی، اگرچه یک بحران نظامی، اقتصادی و انسانی بود، اما فرصتی ناگهانی برای تغییر جایگاه هم بود. حکومتی که پس از دی‌ماه در جایگاه متهم ایستاده بود، ناگهان این امکان را پیش روی خود دید که می‌تواند خود را در جایگاه «مدافع کشور» بنشانند و با واژه‌هایی مانند امنیت، خاک،

وطن، تمامیت ارضی و بالاتر از همه نام «ایران» کمک بگیرد و با این مفاهیم تلاش کند بخشی از مشروعیت ازدست‌رفته را بازگرداند و فرصت و روزه‌ای برای تنفس پیدا کند.

با این حال، حسین رزاق، فعال و تحلیلگر سیاسی در آلمان، مرگ سیاسی خامنه‌ای را حتی پیش از جنگ ۱۲ روزه اسرائیل علیه ایران می‌بیند؛ زمانی که خامنه‌ای پس از مخالفت علنی با مذاکره، ناچار به پذیرش آن شد.

از نگاه او، مرگ اخلاقی و مشروعیتی خامنه‌ای در کشتار دی‌ماه رخ داد، اما کشته شدن خامنه‌ای در بمباران بیت، همراه با اعضای خانواده‌اش، به جمهوری اسلامی فرصت داد تا از او چهره‌ای قدسی ترسیم کند و بخشی از مشروعیت فروریخته را در مراسمی گسترده‌تر از تشییع آیت‌الله خمینی یا قاسم سلیمانی بازسازی کند.

بیشتر در این باره:

مجتبی خامنه‌ای؛ چهره‌ای امنیتی و رهبری بدون سخنرانی



اگر علی خامنه‌ای در دوره‌ای عادی از صحنه قدرت خارج می‌شد، مرگ او می‌توانست شکاف‌های درون ساختار قدرت را آشکارتر کند. اما حذف او در روز اول جنگ، به حکومت امکان داد پرسش درباره‌ی جانشینی و آینده‌ی نظام را زیر سایه‌ی وضعیت استثنایی کشور و در منطق امنیتی حکومت جذب کند.

برنامه رسمی تشییع و تدفین علی خامنه‌ای که مقام‌های حکومت از آن به‌عنوان برنامه‌ریزی برای «بزرگ‌ترین تشییع تاریخ جهان» یاد می‌کنند، نیز در همین چارچوب معنا پیدا می‌کند.

تهران، قم، بغداد، کاظمین، نجف، کربلا و مشهد فقط نقاطی در مسیر جغرافیایی یک مراسم نیستند؛ هرکدام بخشی از نقشه نمادین قدرت‌اند. تهران و قم مراکز قدرت سیاسی - امنیتی و مشروعیت حوزوی‌اند. عراق میدان نفوذ منطقه‌ای جمهوری اسلامی است و کاظمین، نجف و کربلا مسیر را به زیارتگاه‌های اصلی شیعه، سنت مرجعیت و حافظه‌ی عاشورا وصل می‌کنند.

مشهد، با مقبره امام هشتم شیعیان، زادگاه خامنه‌ای و محل تدفین او، نقطه پایان روایت حکومت است؛ جایی که زندگی‌نامه رهبر و آرامگاه سیاسی او به هم می‌رسند. عبور پیکر از این مسیرها فقط جابه‌جایی یک تابوت نیست؛ تلاشی است برای نشان دادن این‌که شبکه مذهبی، امنیتی و منطقه‌ای ساخته شده دور علی خامنه‌ای، پس از مرگ او نیز از هم نپاشیده و می‌تواند در خدمت نظم و جانشینی پسر قرار گیرد.

البته برای چنین نمایشی، جمهوری اسلامی هنوز ابزار دارد. سپاه پاسداران، بسیج، نهادهای مذهبی، ادارات دولتی، شهرداری‌ها و رسانه رسمی و... هنوز در اختیار شبکه قدرت‌اند. حکومت می‌تواند جمعیت بسازد، مسیر تعیین کند، قاب دوربین را تنظیم کند و تصویر مطلوب خود را تولید کند. اما مسئله اصلی تعداد آدم‌های حاضر در قاب نیست؛ معنایی است که از آن قاب بیرون می‌آید.

امروز در ایران، جمعیت به‌تنهایی مشروعیت نمی‌سازد. جمعیت‌سازی می‌تواند نشانه توان حکومت برای بسیج کردن طرفدارانش باشد، نه نشانه باور عمومی. یک تصویر واحد نیز ضرورتاً یک معنا ندارد. همان قاب ممکن است برای هواداران حکومت نشانه اقتدار باشد، برای گروهی دیگر نشانه اجبار و مهندسی صحنه و برای بخشی از جامعه تصویر پایان یک دوره تاریک.

عطا محامد تبریز، پژوهشگر ارشد علوم سیاسی در اسپانیا، مراسم تشییع خامنه‌ای را نوعی «مانور قدرت» می‌داند؛ تلاشی برای نمایش پیوند «امت و امامت» و پوشاندن گسست «دولت و ملت». به باور او، حکومت می‌خواهد حضور جمعیت را نشانه بیعت با اصل نظام معرفی کند و پس از جنگ ۴۰ روزه، تصویر «ایران مقتدر» را بسازد؛ آن هم در میانه بحران عمیق اقتصادی.

در همین نقطه، جانشینی پسر وارد متن می‌شود. مجتبی خامنه‌ای، رهبر سوم جمهوری اسلامی، وارث یک حکومت پویا و باثبات نیست. او وارث حکومتی است که از مرگ گریخته، اما همچنان در میانه بحران‌های عمیق سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی ایستاده است. انتقال قدرت در نظامی که اعتماد اجتماعی دارد، یک مسئله نهادی است؛ اما انتقال قدرت در نظامی که مشروعیتش آسیب دیده، همان انتقال می‌تواند به لحظه آشکار شدن ضعف‌های پنهان قدرت تبدیل شود.

به همین دلیل، پیکر خامنه‌ای پدر و جایگاه خامنه‌ای پسر دو مسئله جدا نیستند. یکی به گذشته مربوط است و دیگری به آینده، اما هر دو در یک نقطه به هم می‌رسند: جمهوری اسلامی می‌خواهد مرگ را به سازوکار انتقال قدرت تبدیل کند.

به همین دلیل، مراسم تشییع و خاک‌سپاری فقط وداع با رهبر قبلی نیست؛ نخستین صحنه عمومی برای سنجش این است که آیا نظم پس از خامنه‌ای می‌تواند خود را طبیعی، منسجم و پذیرفتنی نشان دهد یا نه. از این روست که مقام‌های جمهوری اسلامی از روزها قبل با تبلیغات بسیار از تشییع جنازه‌ای «بی‌نظیر»، «تاریخی» و «بزرگ‌ترین در دنیا» و «شکوهمند به وسعت جهان» یاد می‌کنند.

بیشتر در این باره:

رهبری مجتبی خامنه‌ای؛ از سلطنت به ولایت، و از ولایت به «هیچ»



در این مراسم مهم است که چه کسی در قاب اصلی می‌ایستد، چه کسی نماز می‌خواند، کدام فرماندهان دیده می‌شوند، چه روحانیونی حذف یا برجسته می‌شوند، و خود مجتبی خامنه‌ای آیا در این قاب خواهد بود یا نه. این‌ها جزئیات نمادین نیستند؛ در ساختار جمهوری اسلامی همه بخشی از زبان قدرت‌اند.

مهدیه گلو، فعال و تحلیلگر سیاسی در سوئد، مرگ رهبر در حکومت‌های اقتدارگرا را لحظه‌ای خطرناک می‌داند؛ لحظه‌ای که ساختار قدرت باید نشان دهد پس از رهبر هم پابرجا است. از نگاه او، حضور جانشینان، فرماندهان و مقام‌های حکومتی فقط تشریفات نیست بلکه نشانه‌ای از انتقال نظم جدید است. او این مراسم را بیش از دفن پیکر، نوعی تجدید بیعت سیاسی با نظام می‌بیند؛ شبیه مراسم تشییع قاسم سلیمانی، اما با اهمیتی بسیار بالاتر.

دشواری کار برای جمهوری اسلامی این است که حافظه رسمی دیگر تنها حافظه موجود جامعه نیست. حکومت می‌تواند علی خامنه‌ای را به زبان خود روایت کند، اما جامعه نیز حافظه خود را دارد: دی‌ماه و دیگر اعتراضات خونین، کشته‌شدگان، اعدام‌شدگان، زندان، فقر، تحریم، عقب‌ماندگی کشور، جنگ، فرار، بی‌پناهی، تحقیر و سال‌هایی که هر بحران با بحران بعدی دست‌به‌دست شده است.

حالا حکومت یک تابوت را به نشانه تداوم تبدیل می‌کند، اما بخشی از جامعه ممکن است همان تابوت را نشانه پایان یک دوره ببیند. برای بخشی دیگر، این صحنه شاید روایت اقتدار باشد. جمهوری اسلامی هنوز توان تصویرسازی مطلوب خود را دارد، اما آیا می‌تواند معنای تصویر را هم به‌آسانی کنترل کند؟

تشییع خامنه‌ای قرار است مراسمی برای عبور از رهبر پدر به رهبر پسر باشد، اما آیا اقتدار و اطاعت از قدرت تازه هم را می‌توان مثل تابوت از شهری به شهر دیگر برد؟

علی خامنه‌ای در جمهوری اسلامی فقط نفر اول قدرت نبود؛ نقطه اتصال نهادهای امنیتی، مذهبی، نظامی و ایدئولوژیک بود. بسیاری از تعادل‌های درون نظام نه به‌خاطر قانون، که به‌خاطر حضور او دوام آورده بود. حالا حکومت باید ثابت کند این تعادل‌ها بدون خود او هم کار می‌کنند.

به همین دلیل است که تلاش می‌کند از تابوت خامنه‌ای سرمایه‌ای برای عبور به خامنه‌ای بعدی بسازد. نظامی که با نفی سلطنت موروثی متولد شد، حالا در بالاترین نقطه قدرت، تاج ولایت را از پدر به پسر می‌سپارد و دوره سوم جمهوری اسلامی با دورنمایی ناروشن آغاز می‌شود.

بیشتر در این باره:

نهاد قدرت در ایران، پس از علی خامنه‌ای، در دست کیست؟



وحید پوراستاد



وحید پوراستاد، روزنامه‌نگار سیاسی است که سابقه نزدیک به دو دهه فعالیت روزنامه‌نگاری در روزنامه‌های مختلف ایران را دارد. او از اواخر سال ۸۹ به تحریریه رادیو فردا پیوست و در مدت فعالیت خود در رادیو فردا چندین مستند رادیویی و تلویزیونی نیز از جمله «سلول انفرادی»، «سی جنجال یک رئیس‌جمهور»، «پرونده قاضی سعید مرتضوی» و فیلم مستند «در اتاق بازجویی» را ساخته است.

این مطلب بخشی از:

گزارش و تحلیل

فراتر از خبر

بایگانی

سیاسی